



• درآمده

صدای گرم و پر طنین حاج محمود مرتضائی فر از نوجوانی با حضور در مسجد هدایت که یکی از گرم ترین کانونهای مبارزه بود با بسیاری از رهبران روحانی و مبارز انقلاب ارتباطی نزدیک و صمیمی یافت و این رابطه در سالهای بعد گستره و عمق فراوانی پیدا کرد. شهید مفتاح از جمله آن عالمان بودند که سابقه دوستی مرتضائی فر با ایشان دیرینه است و به دوران فعالیتهاى مسجد قبا در سالهای پیش از انقلاب بر می گردد.

مرتضائی فر که اینک برای ادای فریضه حج در مدینه به سر می برد، در گفت و گوئی تلفنی و در حالی که از یادآوری آن دوران شور و شوق خاصی صدای خسته اش را رنگ می زد، به بازگوئی آن سالهای پر شکوه پرداخت و از فرستگها آن سوتر، ما را به روزهای پر حماسه مبارزه و شکل گیری انقلاب برد. در فرصتی فراخ تر و در شماره های آینده شاهد یاران با او در باره بزرگانی دیگر که وی امکان مجالست طولانی با آنان را داشته است، سخن خواهیم گفت.

« شهید مفتاح و پایگاههای انقلاب » در گفت و شنود  
شاهد یاران با محمود مرتضائی فر

# پر شورترین محافل انقلابی توسط او اداره می شد...

گل دادن. خیلی جالب بود و بعضی از این سربازها و فرماندهان آنها تحت تأثیر قرار گرفتند و اشک از چشمهایشان جاری شد و مانع از حرکت راهپیمایان نشدند و این ادامه پیدا کرد تا خیابان آزادی و میدان آزادی.  
آیا لحظه ای که به شهید مفتاح حمله و ایشان را مضروب کردند، شما شاهد بودید؟  
بله، ایشان را به زمین انداختند و کتک زدند. مردم دفاع کردند. فشار مأموران رژیم زیاد بود، اما راهپیمایی ادامه پیدا کرد و قطع نشد. جریان درگیری ایشان خیلی معروف است. از دستگیری و زندان ایشان چه خاطره ای دارید و بعدها برای شما چه چیزی را نقل کردند؟  
ایشان البته زندانهای مختلفی رفتند، ولی بعد می آمدند و به کارشان ادامه می دادند، چون آن موقع، تنها پایگاه مبارزه مسجد قبا بود. مسجد هدایت و الجواد را که بسته بودند و همه جاهایی را که حرکت انقلابی در آنجا صورت می گرفت، بسته بودند و تنها مسجد قبا باز بود. در آنجا خیلی کارها خوب پیش می رفت و همه آنجا می آمدند. در واقع آنجا از پرشورترین محافل انقلاب بود که توسط ایشان اداره می شد. جمعیت از پای محراب مسجد بود تا حسینیه ارشاد و در تمام کوچه های فرعی، مردم در حالی نشسته

جالب بود. من این طور با آقای هاشمی آشنا شدم. با آقای مفتاح هم همین طور. آقای طالقانی به ایشان علاقمند بودند و چند بار هم از ایشان دعوت کردند. البته این رابطه ابعاد گسترده تری از فعالیتهاى مسجد هدایت داشت. بعد از پیروزی انقلاب که من به تناسب رابطه ام زیاد به منزل آقای طالقانی می رفتم، می دیدم که آقای مفتاح زیاد به آنجا رفت و آمد می کنند و در پیگیری امور انقلاب دائماً با ایشان مشورت می کنند، علی الخصوص برخی از پیامهای جامعه روحانیت را به ایشان می رساندند. از جمله خدمات بزرگی که مرحوم طالقانی به نهضت اسلامی کردند، آشنا کردن بخشی از قشر دانشجوی و روشنفکر با شاگردان روشن بین امام بود.

از کجا ارتباط شما با شهید مفتاح بیشتر شد؟  
از مسجد قبا که مجری برنامه های آنجا من بودم، اذان می گفتم، دعا می خوانم، اعلام برنامه می کردم به رسم آن روز شعارهایی می دادم و این ارتباط ادامه پیدا کرد تا این که سالی رسید که نماز عید فطر را به تپه های قیطریه بردند و این خیلی جالب بود. در این زمان ایالت هاشمی و بسیاری از ائمه جماعت تهران آمدند و نماز بسیار باشکوهی برپا شد. بعد از نماز هم راهپیمایی شد و این اولین راهپیمایی عظیم انقلاب بود که با همت شهید مفتاح شکل گرفت. البته در آن روز به ایشان اهانت کردند و پلیس، ایشان را زد، ولی مردم راهپیمایی را ادامه دادند تا میدان آزادی. این اولین راهپیمایی بزرگ مردم تهران بود. بعد هم در ایام مبارزه، شهبای مسجد قبا خیلی معروف بود.

از مراسم ماههای رمضان مسجد قبا خاطراتی را نقل کنید.  
آقای مهندس بازرگان و دیگران سخنرانی داشتند. بسیار برنامه ها جافتاده بودند و همه مخصوصاً جوانها فهمیده بودند آنچه که می خواهند در این مسجد هست. برنامه های شبهای ایام ماه مبارک رمضان در آنجا، بسیار فوق العاده بودند و منجر به اقامه نماز باشکوه عید فطر در تپه های قیطریه شدند.

قرار برگزاری نماز عید فطر را به چه شکل گذاشتید؟ از لحظه ای که راه افتادید و نماز خواندید، چه خاطراتی دارید؟  
قبلاً اعلام نکرده بودیم که قرار است راهپیمایی کنیم چون رژیم نمی گذاشت و فقط به خودیها گفته بودیم. وقتی شهید مفتاح راه افتادند، همه پشت سرشان رفتند رو به قیطریه. در آنجا نماز خواندند و از آنجا راهپیمایی شروع شد به طرف پایین. به حسینیه ارشاد که رسیدیم، سربازها بودند و مردم شروع کردند به سربازها

چگونه با شهید مفتاح آشنا شدید و ایشان را به چه خصوصیاتى شناختید؟

آیت الله دکتر مفتاح از اساتید دانشکده الهیات بودند. بعضی ازاوقات هم دانشگاه تهران برای تدریس و سخنرانی، از ایشان دعوت می کرد. ایشان در همه کارها با شهید بزرگوار آیت الله مطهری مشورت می کردند. حتی یادم هست در یک سخنرانی که در دانشگاه برگزار شد و دختر خانمها هم شرکت داشتند، ایشان ناراحت بودند و با آیت الله مطهری مشورت کردند و ایشان گفتند مانعی ندارد، شما برنامه خودتان را اجرا کنید. این سخنرانی خیلی هم اثر خوبی داشت. جاهای دیگری که ایشان سخنرانی داشتند، مسجد هدایت بود، حسینیه ارشاد بود، مسجد الجواد بود. امام جماعت مسجد الجواد آیت الله مطهری بودند و من هم مدیریت مسجد دستم بود. در آنجا کارهای مختلف علمی و فرهنگی با حضور دانشجویان دختر و پسر و اساتید انجام می شدند و با حضور آیت الله شهید مطهری، بسیار برنامه خوبی شد. من از مسجد هدایت با ایشان آشنا بودم، موقعی که آیت الله طالقانی در مسجد هدایت بودند، همه برنامه هایشان به عهده من بود و این گروه هم در واقع یک گروه بود. آیت الله طالقانی، آیت الله مطهری، آیت الله مفتاح، مقام معظم رهبری، آیت الله هاشمی رفسنجانی، اینها همه در آنجا سخنرانی داشتند و در آنجا درخشیدند. آن روزها، فضای جامعه، فضای عوامانه ای بود و جاهای دیگر از این بزرگواران دعوت نمی کردند، چون دانشجویان و دانشگاهیان، هوادار اینها بودند و در هر صورت در مسجد هدایت درخشیدند.  
رابطه آیت الله طالقانی با شاگردان مبارز و نو اندیش امام از جمله آیت الله مفتاح چگونه بود؟

همان طور که عرض کردم این عزان در چند کانون محدود در تهران امکان بروز و سخنرانی داشتند که از جمله آنها مسجد هدایت بود. اصولاً آشنائی و ارتباط من با بسیاری از این شخصیتها از طریق آیت الله طالقانی بود و در مواردی، خودم واسطه دعوت آنها بودم. یادم هست در همان دوران که مسجد هدایت می رفتم، یک روز مرحوم طالقانی مرا صدا زدند و فرمودند، «آقا محمود! دو چرخه ات را بردار و برو بازار مدرسه شیخ عبدالحسین و از آقای هاشمی رفسنجانی برای یک دهه سخنرانی دعوت کن.» من رفتم آنجا و دیدم که آقای هاشمی در حال تحلیل رویدادهای سیاسی روز برای طلبه ها هستند. مشاهده این سطح از بینش سیاسی در یک طلبه و روحانی جوان برای من بسیار

می دانید که مردم برای امام سه تا صلوات می فرستادند. یک شب مرحوم مهندس بازرگان سخنرانی داشتند، اسم امام را آوردند و مردم سه تا صلوات فرستادند. بعد ایشان گفت بیست تا بفرستید، صد تا بفرستید. باز مردم صلوات فرستادند. سخنرانی ایشان قطع شد و رفت.  
آقای مفتاح گفتند تا صبح مردم به خانه من تلفن زدند که اگر فردا شب ایشان بیاید، ما درگیر می شویم. داریم به شما هشدار می دهیم. خود آقای بازرگان هم از آن شب نیامدند و آقای مفتاح و دیگران برنامه را اجرا می کردند.





بودند که سربازها با سر نیزه بالای سرشان ایستاده بودند. این سخنرانها ادامه داشتند و خیلی هم جالب و پراهمیت بودند و شب به شب هم شلوغ تر می شد.

**شهید مفتوح نسبت به سخنرانها حساسیت هم داشتند و اگر سخنرانها نکاتی را می گفتند که به نظر ایشان صحیح نبود، فوراً اصلاح می کردند. آیا در این مورد خاطره ای دارید؟**  
می دانید که مردم برای امام سه تا صلوات می فرستادند. یک شب مرحوم مهندس بازرگان سخنرانی داشتند، اسم امام را آوردند و مردم سه تا صلوات فرستادند. بعد ایشان گفت بیست تا بفرستید، صد تا بفرستید. باز مردم صلوات فرستادند. سخنرانی ایشان قطع شد و رفت. آقای مفتوح گفتند تا صبح مردم به خانه من تلفن زدند که اگر فردا شب ایشان بیاید، ما درگیر می شویم. داریم به شما هشدار می دهیم. خود آقای بازرگان هم از آن شب نیامدند و آقای مفتوح و دیگران برنامه را اجرا می کردند.

**از شیوه های برخورد ایشان با جوانها که برای آنها جذاب بودند، چه خاطراتی دارید؟**

ایشان خیلی متواضع بودند و به جوانها پروبال می دادند. مسجد قبا هم خیلی جای حساسی بود و گوینده هایی که می آمدند، یکی آقای مروی بودند که سخنرانی خیلی خوبی داشتند. یکی دوبار آمدند آقای مروی را بگیرند و ما ایشان را با لباس میدل بیرون فرستادیم. آقای مروی در آنجا خیلی برنامه های خوبی داشتند. برنامه هایشان هم علمی بودند هم سیاسی. ایشان خیلی به جوانها فرصت فعالیت می دادند. در دانشگاهها هم استاد می ساواکی بودند که مخالفت می کردند، ولی ایشان با مشاوره ای که با آیت الله شهید مطهری می کردند، یک لحظه از ادامه راهی که شروع کرده بودند، کوتاه نیامدند و خیلی قوی برخورد می کردند. از جریان کمیته استقبال از امام که شما در کنار شهید مفتوح بودید، خاطراتان را نقل کنید.

کمیته انقلاب که تشکیل شد، مقام معظم رهبری مسئول تبلیغات و آقای دکتر اسدالله بادامچیان معاون ایشان بودند. ایشان هم مرا برای اجرای برنامه انتخاب کرده بودند که شعار بدهم، اعلام برنامه کنم و جمعیت را اداره کنم. شهید مفتوح هم در فرودگاه به استقبال امام (ره) رفته بودند، منتهی ماشاء الله به سرعت خودشان را رساندند به بهشت زهرا و وقتی امام (ره) آمدند، عکسشان هست که کنار امام نشستند. امام یک اشتباهی هم فرمودند که در سخنرانیشان گفتند مجلس سنا. شهید مفتوح یادآوری کردند که قاعدتاً مقصود حضرت تعالی مجلس موسسان است. امام هم بلافاصله فرمودند بله، مقصودم این بود. شما خوب یادتان ماند. به هر حال ایشان در مبارزه بودند و بعد هم رئیس دانشکده الهیات شدند.

**تا چه زمانی مسجد قبا می رفتید؟ آیا بعد از انقلاب هم در آنجا به شهید مفتوح کمک می کردید؟**

بله، مرتب آنجا می رفتم و در برنامه ها، به خصوص در روزهای تعطیل و شبهایی که مراسم داشتند، مجری برنامه بودم. با ایشان ارتباط تنگاتنگ داشتم و آقای مفتوح گاهی می گفتند، «فلانی! بچه های من تو را خیلی دوست دارند.» خیلی به من محبت داشتند. ایشان برای سخنرانی همه جانمی رفتند، فقط جاهایی که بعد الهی و علمی داشت، می رفتند. اوایل که در مسجد هدایت و با آقای طالقانی بودند و بعد هم به مسجد الجواد رفتند که با سرپرستی آیت الله شهید مطهری اداره می شد و برای دانشجویان



**شهید مفتوح هم در فرودگاه به استقبال امام (ره) رفته بودند، منتهی ماشاء الله به سرعت خودشان را رساندند به بهشت زهرا و وقتی امام (ره) آمدند، عکسشان هست که کنار امام نشستند. امام یک اشتباهی هم فرمودند که در سخنرانیشان گفتند مجلس مقصود حضرت تعالی مجلس موسسان است. امام هم بلافاصله فرمودند بله، مقصودم این بود.**

پسر و دختر و انجمن اسلامی پزشکان که سرپرست آن دکتر یزدی و انجمن اسلامی مهندسين که مؤسس آن مرحوم مهندس بازرگان بودند، جلساتی گذاشته بودند و برنامه آنها را هم من اجرا می کردم. این دو انجمن در سال پنج شب برنامه داشتند که گوینده آن شبها مقام معظم رهبری، آقای هاشمی رفسنجانی، آیت الله بهشتی و آقای مفتوح بودند و من تا آخرین روزها در مسجد قبا رفتم و آمد داشتم.

**بعد از انقلاب هم بودید؟**  
یک مقداری می رفتم، ولی بیشتر در نماز جمعه فعالیت داشتم. این توفیق را نداشتم که مرتب بروم.

**روزهای آخر ظاهراً از شهید مفتوح خواسته بودید در نماز جمعه مشارکت بیشتری داشته باشند. این خاطره را نقل کنید.**  
ایشان خیلی گرفتاری داشتند، حتی با این که برایشان سخنرانی هم در نماز جمعه گذاشتیم، نتوانستند بیایند. دانشگاه بودند و گرفتاریها زیاد بود.

**ماجرای تلفنی که به ایشان زدید چه بود؟**  
عده ای حرفهایی زده بودند که ایشان مخالف شکل برگزاری نماز جمعه هستند و من می دانستم که دروغ می گویند. از ایشان خواهش کردم که بیشتر شرکت کنند. می فرمود فرصت کم است، ولی گهگاه می آمدند.

**از گروه فرقان و عناصر اصلی آن و تهدیدهایی که به شهید مفتوح کردند، خاطره ای دارید؟**

مسجد قبا به همت شهید حاج طرخانی ساخته شد و ایشان به افراد این گروه به عنوان افراد مبارز کمک مالی می کردند. بعد آقای مطهری و آقای هاشمی رفسنجانی و دیگران فهمیدند که اینها یک جریان غیر الهی و مارکسیست/لنینیست هستند و از آن موقع ایشان دیگر با اینها برخورد خوبی نداشت. بیشتر کارهای مسجد قبا دست شهید بزرگوار آقای حاج طرخانی بود، چون منزلشان هم همانجا بود و از خیرین و انقلابیون بزرگ انقلاب ما بودند و اولین کسی را که شهید کردند، ایشان بودند.

**آیا شما با اینها برخوردی داشتید؟ به مسجد قبا می آمدند؟ شاید هم می آمدند، ولی ما که نمی شناختیم چه جریانی هستند. مخفی بودند. جوانها همه می آمدند، اینها هم می آمدند. تهدیداتشان را نسبت به شهید مفتوح از کی شروع کردند؟ مدتی قبل از ترور ایشان تلفن می زدند و نامه می دادند. می دانید که شهید مطهری را هم همینها زدند، البته آقای مفتوح خودشان را آماده کرده بودند.**

**از شهادت آقای مفتوح به چه شکل اطلاع پیدا کردید؟**  
الان یادم نیست که آن لحظه کجا بودم، اما به خاطر دارم که خیلی زود از این جریان مطلع شدم. طبعاً برای من که سالها افتخار خدمتگزاری به این عزیزان، از جمله شهیدان مطهری و مفتوح را داشتم و مشاهده می کردم که در راه احیا و تقویت معارف و احکام اسلامی چه مصائبی را تحمل کرده بودند و چه نقش عظیمی در بیداری نسل جوان داشتند و پس از انقلاب نیز با چه جانفشانی و فداکاری حیرت آوری در پاسداشت دستاوردهای انقلاب می کوشیدند، شهادت مظلومانه آنان به راستی دردناک و طاقت سوز بود. به هر حال کمیته ای تشکیل دادیم که مراسم تشییع باشکوه بر گزار شود. صبح فردا برای اداره مراسم به مسجد دانشگاه رفتم. پیکر ایشان و پاسداران ایشان را هم آوردند و وسط مسجد گذاشتند. یادم هست که شهید بزرگوار آیت الله بهشتی آمدند و با پیکر شهید مفتوح وداع کردند. وقتی جنازه را حرکت دادیم و بیرون آمدیم، دیدم جمعیت فراتر از تصور ماست. مراسم بسیار با عظمت برگزار شد. نکته ای که آن روزها خیلی مرا آزار می داد این بود که تعدادی از فرزندان شهید مفتوح خیلی کم سن و سال بودند و فقدان پدر برایشان بسیار دشوار بود. الحمدلله امروز همه شان موفق هستند.

